

!آسیب شناسی تشکل های صنفی ضرورتی برای رهیابی به کارآمدی مطلوب آنهاست

(بخش چهارم)

حسین اکبری

آسیب شناسی با تکیه به وضعیت کنونی تشکل های صنفی ممکن اما ناکافی!

دیدگاهی که اساسا با دسته بندی آسیب زایی در درون و بیرون از سازمانهای سیاسی تاکید دارد و امر آسیب زدایی را با شناخت عوامل درونی و بیرونی بازتولید این آسیب می شناسد. این دیدگاه در ارزیابی آسیب بر دو موضوع اساسی تکیه دارد: اول شرایط سرکوب و دیکتاتوری موجود که اجازه فعالیت صنفی را در حداقل ترین شکل آن نمی دهد و دوم عمدتا در حوزه ی روانشناسی اجتماعی و نقش خصوصیات منفی بازدارنده در نزد برخی رهبران تشکل های صنفی و گرایشات خود محورانه و تسلط جویانه افراد و گروه ها تکیه دارد. و در واقع بخشی از آسیب را از تاثیر خصایل منفی انسانی در روند فعالیت سازمان های صنفی می بیند.

موضوع دیگر اینکه بعضی حاملین این دیدگاه مبارزه صنفی و سیاسی کارگران و درآمیزی آن ها را منفی و بعضی دیگر این درآمیزی را مثبت می دانند و هر یک نگرش دیگری را آسیب زا ارزیابی می کند! شیق دیگری که در بیان نظرات سخنگویان در این نشست "آسیب شناسانه" مورد توجه قرار گرفته است موضوع نوع رابطه این تشکل ها با دولت است و اینکه اساسا ناروشن بودن نسبت این تشکل ها با دولت (حکومت) سبب آسیب به آنها می شود.

موضوعاتی چون مداخله گری احزاب و جریانات سیاسی، ایدئولوژیک زدگی، ایجاد تشکل های موازی و جعلی از بیرون و تمایل به محفل گرایی، محدود شدن تشکل ها به برگزیدگان ثابت در ادامه فعالیت، نبود خط مشی و اهداف مشخص برای تشکل ها و ضعف ساختاری تشکیلات صنفی به ویژه کمیته های آموزش برای آگاهی بخشی برای اعضای تشکل ها از مواردیست که در گفتگو ها به درستی بیان شده است. گو این که بسیاری از این نکات و تاثیرات آن بر عملکرد تشکل های صنفی می تواند تولید اشکال کرده و حتی تشکیلات صنفی را فلج و ناکارآمد کند اما در نگاهی دقیق تر به این موارد درمی یابیم که برخی از اینها ریشه در عدم شناخت معیارهای درست برای توضیح پاره ای از این مفاهیم و مقولات موردنظر است. این عدم شناخت نیز از آنجا ناشی می گردد که از سوی نهادهای سرمایه داری همواره تلاش گردیده است تا برخی اقدامات کارگران (چه در قالب تشکیلات و چه بطور پراکنده) مجاز و برخی ممنوع اعلام گردد و طی فرایندی حد این مجاز و ممنوع با درهم ریختگی ناگزیر؛ فعالان صنفی را به این نتیجه رسانده است که گویا این نظریه جداسازی و ممانعت از درهم آمیزی مفهومی این مقولات (نظیر کار صنفی و سیاسی) در

درون طبقه‌ی کارگر ایجاد شده است و در نتیجه آن را آسیبی درونی به حساب آورده و با تغییر یک موضوع موهوم به یک نظریه آن را به عنوان گرایش در طبقه‌ی کارگر و امری منفی و عامل آسیب می‌خوانند. از جمله مهمترین مقولات موضوع کار صنفی و سیاسی و تعیین حدود برای هر یک چه در جدایی و چه در آمیزش آنهاست. خود این گونه ارزیابی‌ها آسیب‌زا شده است. بهمین دلیل پیش از ادامه‌ی بحث «آسیب‌شناسی» لازم است نگاهی گذرا به نادرستی ارزیابی صنفی یا سیاسی، یا صنفی سیاسی بپردازم.

ارزیابی صنفی یا سیاسی و صنفی-سیاسی مبارزات کارگری نادرست و بی‌اساس است! از نظر من کاربرد مبارزه صنفی بدون نگرش طبقاتی و ایجاد تشکل صنفی بدون نگرشی طبقاتی به آن همواره می‌تواند تفسیری غیرطبقاتی از مبارزه کارگران و زحمتکشان در کار تشکیلاتی را تداعی کند. کسانی که با این قلم آشنايند می‌دانند که در توصیف مبارزات کارگری و نام بردن از سازمان‌های کارگری همواره صفت دو وجهی صنفی- طبقاتی را بکار برده‌ام. این استفاده‌ی آگاهانه برای آنست که خاطر نشان سازیم بدون سوگیری طبقاتی هر مبارزه و هر سازمان کارگری، امکان انحراف جدی و افتادن به کانال مبارزات صرف اقتصادی را خواهد داشت. این بدان معنا نیست که ما بر آن دسته از کنش‌های صنفی که در محدوده‌ی اقتصادی خلاصه می‌شود؛ چشم بیندیم بل که به این معنا است که مبارزه اقتصادی را به عنوان بخشی از مبارزه صنفی ببینیم و نه همه‌ی آن، مبارزه صنفی گسترده وسیعی دارد که در درون خود سیاست طبقه کارگر را تبیین می‌کند و نه اینکه از آن رویگردان شود! نمونه‌ی اکنونی چنین مبارزه‌ای را می‌توان به مبارزه علیه سیاست‌های ضدسلامت دولت‌ها در عدم برنامه ریزی دقیق و اجرای واکسیناسیون کرونا مثال زد و یا مبارزات معلمان علیه شرایط ناامن کرونایی محیط‌های آموزشی بیان کرد و یا مبارزه علیه خصوصی سازی که دو وجه طبقاتی و ملی را با هم دارد؛ از دیگر مظاهر مبارزات صنفی- طبقاتی است. در گذشته نیر شرکت فعال کارگران در مبارزات رهایی بخش علیه استعمار انگلیس و یا ملی شدن نفت و انقلاب بهمین را می‌توان از کنشگری سازمان‌های کارگری در هر دوره بیان کرد.

برای توضیح بیشتر اینکه چرا مبارزه اقتصادی بخشی از مبارزه صنفی و نه تمام آنست به فراوانی نوشته‌ام. در خرداد ماه 1399 نیز برای مرزبندی مبارزه صنفی - طبقاتی با رفرمیسم مقاله‌ای با عنوان: «**مبارزه صنفی یا اقتصادی؟ کدامیک؟ و چرا مذموم است؟**» انتشار دادم که در آن به تفسیر از خاستگاه رفرمیسم و دلایل آن در دستگاه فاشیسم ایتالیایی موسولینی توجه داده‌ام. بنظر من موضوع جداسازی کار صنفی از امر سیاست بسیار نادرست و بردن فکر کارگران و زحمتکشان به کژراهه است. «جدایی فعالیت صنفی از سیاسی و پرهیز از رادیکالیسم» و یا برعکس آن «درهم‌آمیزی فعالیت صنفی و سیاسی و گرایش به رادیکالیسم» هر دو صورت مساله‌ای گمراه کننده اند چرا که نه فعالیت صنفی محدوده‌ای معیشتی و اقتصادی و با موضوعاتی چون مزد، افزایش سالانه‌ی پایه‌ی مزدی و مزایای مزدی دارد! و نه بیان مطالبه کارگران قابل محدود شدن به امر اقتصاد بدون توجه به مسایل اجتماعی و فرهنگی (که تاره سیاست

هم بخشی از آنست) خلاصه شدنی است. نتیجه آنکه برخی از موضوعات معرفتی است و به دانش کارگران و میزان رشدیافتگی طبقه‌ی کارگر برمی‌گردد و مادام که این دانش در بین گروه‌ها و بخش‌های مختلف کارگران اعم از صنعتی - خدماتی - کشاورزی - اداری و غیره گسترش نیابد و تعریف از کار و مراد از آن در دو اردوی کار و سرمایه به درستی فهم نشود؛ احتمال جنین جداسازی و اهمیت دادن به شقوق آن و در نتیجه گمراه‌سازی کارگران همواره وجود خواهد داشت که البته این خود آسیبی جدی است. انگیزه‌های مادی برای بهبود شرایط زندگی کارگران فراتر از امر معیشت و سبب خانوار است. حق تعیین سرنوشت کارگران و زحمتکشان حقی نیست که دیگران برایش محدوده‌ای را ترسیم و تعیین کنند و این حق برابر انسانی در جوامع مختلف اگر چه به سهولت قابل دستیابی نیست اما در هر قدمی که کارگران برای به دست آوردنش می‌کوشند ناگزیر محدوده‌های تعریف شده‌ی قانونی و فراقانونی را خواهد شکافت، کما اینکه تاریخ جنبش کارگری از ابتدای ظهور سرمایه داری تا کنون این مهم را نشان داده است.

آنچه در امر مبارزه صنفی - طبقاتی و در سازمان‌های کارگری مذموم است عدم استقلال آنها از احزاب سیاسی و دولت‌ها و چسبندگی به نوعی پشتوانه حمایتی آنهاست که به سه صورت "ایدئولوژیک و مالی و قانونی" امکان بروز و ظهور پیدا می‌کند. نمونه‌های تشکل‌های رسمی کنونی نشان‌دهنده‌ی چنین وابستگی‌هایی است.

در مهر ماه 1395 طی مقاله‌ای با عنوان «نبود استقلال مالی در سازمان‌های کارگری یعنی وابستگی و فساد تشکیلاتی» در این باره نوشتم که: «سازمان‌های کارگری در ایران پس از انقلاب نه تنها به استقلال دست نیافتند؛ بل که به خاطر تنوع زمینه‌های موجود بر میزان وابستگی آن‌ها افزوده شد و آن دسته از سازمان‌های کارگری نیز که تمایلات استقلال خواهانه خود را از دولت پس از انقلاب پنهان نمی‌کردند نیز به بهانه وابستگی به احزاب چپ از فعالیت بازماندند. سیر تحولات قانونی نیز نه تنها مانع از آن نشد که وابستگی و چسبندگی به قدرت در سازمان‌های کارگری از بین برود بل که مصوبات قانونی (اعم از قانون کار و آیین‌نامه‌هایش) نیز به گونه‌ای دیگر به این وابستگی شدت بخشید. تمامی مستندات موجود و قوانین جاری نشان می‌دهند که در سازمان‌های کارگری متاثر از سه گانه‌ی "مالی - ایدئولوژیک - قانونی" همچنان مانع از کارکرد مستقل و آزادانه‌ی آن‌هاست. در این میان آندسته اندک سازمان‌های کارگری که مستقل و خارج از رویه‌ی مسلط شکل می‌گیرند هم به دلیل فقدان آموزش‌های سندیکایی در بین عموم کارگران نتوانسته‌اند در برابر سازمان‌های رسمی موجود به عنوان بدیل قدرتمندی اظهار وجود کنند و سازمان‌های رسمی وابسته به دولت‌ها را کنار زنند و خود هدایت مبارزات صنفی - طبقاتی کارگران را به دست گیرند.»

هم تجارب تاریخی و هم مشاهده‌ی کنونی این نوع سازمان‌های کارگری رسمی (که اصطلاحاً به آنها تشکل‌های گرم هم می‌گویند) نشان از ابتلای کارگران زیر مجموعه آن‌ها به آسیب‌های جدی است که بنا به

ضعف های موجود و گرایش‌های ایدئولوژیک سیاسی آنها به آسیب جدی تری به نام فرمیسم دچار شده اند؛ جز این موارد، هیچ تفکیکی برای محدود سازی نوع فعالیت سازمان های کارگری پایه و اساسی ندارد.

بررسی تاریخی برای درک دقیق تر رنجیره آسیب در جنبش کارگری!

پیش از این در باره ارزیابی درست در باره آسیب شناسی تشکل های صنفی اشاره کردم که بررسی درست در این مورد بررسی تاریخی - منطقی است چرا که صورت بندی اجتماعی اقتصادی سرمایه داری و نضج و تکوین طبقه ی کارگر همراه با سایر تحولات روبنایی متناسب با آن از جمله ورود جامعه از سنت به مدرن و برپا شدن ارگان های ناشی از ایجاد دولت مدرن و در نتیجه عبور از دیوانسالاری محض و رواج تکنوکراسی و نهادهایی که امر ایجاد صنایع و راه سازی ریلی و شوسه ای و گسترش ارتباطات وجود آنان را ضروری می ساخت، راه را برای عرصه های نوین اجتماعی و فرهنگی متناسب با الگوهای جدید اقتصادی از ظهور و برآمدن صورت بندی جدید باز کرد.

طبقاً رشد نیروهای مولد با همه ی مظاهر و نیازها و تناسبی که بازار مصرف ناشی از تغییر الگوها همراه بوده است، بر روی تحولات تدریجی در فرهنگ و رفتارهای اجتماعی و درک از رابطه متقابل در سیستم جدید اقتصادی اجتماعی اثرگذار می شد. درست به همین دلیل است که در روابط ناگزیر شهر و روستا با وجود توسعه ی پیشه‌وری و کسب و کارهای مستقل از زراعت در روستاها مانند رواج قالی بافی و انواع صنایع دستی فرهنگ و مناسبات متکی به روابط کار از شکل جنینی به اشکال پیشرفته تر ارتقاء می یابد و همزمان با تغییر الگوی اقتصاد ایران روابط مناسب با این تغییر نیز روند فراگیری را به تدریج طی می کند. امر تکامل مناسبات صورت بندی جدید اقتصادی - اجتماعی مراحل آغازین خود را نه در دوره اصلاحات پهلوی دوم که در اوایل قرن چهاردهم خورشیدی آغاز می کند.

صدالبته که این تحولات در کشور ایران که رشد سرمایه داری با نامورونی خاصی همراه بوده و هست، طبقاً رشد نیروهای مولد نیز متاثر از آن، وضعی ناموزون و تناوبی خواهد داشت. بهمین منظور از ره آورد چنین رشدی، طبقه کارگر از وضعیت مشابه کارگران در کشورهایی با نظام سرمایه داری کلاسیک متفاوت خواهد بود و همین تفاوت ها بستر مناسبی برای ایجاد آسیب ها در فرایند سازمان یابی طبقه کارگر خواهد داشت. ضمن آن که نمی توان نظام سیاسی مبتنی بر استبداد شرقی در طول قرن ها و تاثیرات آن در روحيات و فرهنگ مردم را حتی پس از گذشت سالیان تسلط سرمایه داری نادیده انگاشت. استبداد زدگی نوعی تمکین به قدرت را در خلیفات مردم ایران نهادینه کرده بود و طبقاً از بین رفتن آن مستلزم رواج دموکراسی و شناخت مردم از حقوق فردی و اجتماعی شان است. زدایش این روحيات در مردم نیز با مناسبات و روابط تازه امری تدریجی خواهد بود. اما قطعاً از ممکنات است.

بیان این موضوعات از آنجا ضروری است که به خاطر بیاوریم وضعیتی که امروز در آن گرفتار هستیم اعم از آسیب های ناشی از خلیفات و روحيات و یا نحوه نگرش انفرادی و کاستی های اجتماعی و پایین بودن نرخ رشد مشارکت های عمومی در زندگی اجتماعی و همچنین پذیرش آمریت حکام و دولت ها از

سوی مردم و به تبع آن طبقه کارگر متأثر از چنین پیشینه‌ی دیرینه‌ای است؛ ضمن آنکه رویدادهای ویژه مانند جنگ و ایجاد وقفه در روند عادی زندگی نیز به شدت تأثیرگذار و گاه تعیین کننده است. با داشتن چنین پیش زمینه‌ی ذهنی بسیار منطقی‌تر می‌توانیم به تاریخ از زاویه‌ی حلاجی آن، برای پاسداشت برخی ترقی‌های اجتماعی سودمند و نه برای دل‌بستگی‌های نوستالژیک به دستاوردهای مترقیانه‌ی از جمله در جنبش کارگری (نسبت مسخره‌ای که ناشی از کوتاه‌نگری و نقد ناپذیری نسب دهنده بیان می‌شود) بل که برای دریافت درست از آنچه در تاریخ و تجربیات آن برای ما به ارمغان گذاشته شده است به سراغ مهمترین عوامل آسیب‌زا برویم.

پیش از آن اما یادآوری این نکته ضروری است که هر آنچه سایر فعالان تشکل‌های صنفی در ارتباط با آسیب‌های درونی و آسیب‌زایی‌های بیرونی بیان می‌کنند نیز ضمن آن که امروزین هستند و نمی‌توان آنها را صرفاً میراث گذشته دید؛ اما حلقه‌ای از زنجیره‌ی رشد نایافتگی‌هایی است که هم از دل تاریخ سیاسی – اجتماعی و اقتصادی ما می‌آید و هم عوامل موجود در زندگی چهار دهه‌ی اخیر در ایران نیز تأثیر می‌پذیرد. این رشد نایافتگی در همه‌ی عرصه‌ها از جمله در عرصه نظری و تئوریک وجود دارد و بسیار متأثر از رخدادهای سیاسی – اجتماعی است که بر ما حاکم بوده است که در جلوتر به آن خواهیم پرداخت. در عین حال این رشد نایافتگی به وقفه‌های ناگزیر متأثر از موضوعاتی چون کودتا و جنگ و بیماری و سایر تبعات ناخواسته از ره‌آورد برخورد‌های خصمانه در روابط بین‌المللی نیز برمی‌گردد. از جمله‌ی این موارد می‌توان از جنگ ویرانگر هشت ساله و تأثیرات آن بر حیات اجتماعی در تاریخ بعد از انقلاب 1357 نام برد.

من در مقاله‌ای که به مناسبت اول ماه می (روز کارگر) در فروردین 1400 با عنوان **“چرا در روز جهانی کارگر شعار واکسیناسیون فوری، رایگان و همگانی مهمترین شعار است”** منتشر کرده‌ام به نقش جنگ و همچنین تشابهات آن با نقش کرونا بر حیات اجتماعی – اقتصادی و سیاسی ایران پرداخته‌ام و توضیح داده‌ام که چگونه بر بستر شرایطی که جنگ فراهم آورد دستاوردهای مردمی انقلاب و روحیات مطالبه‌گر مردم و مقاومت‌شان در برابر تهاجم به حقوقشان از آنها سلب گردیده است.

همانگونه که در جنگ علیه دشمن آتشباری صورت می‌گرفت به قلب تشکل‌های صنفی – طبقاتی نیز آتشباری جدی در حال اجرا بود. حمله به سندیکاهای کارگری در سراسر ایران، حمله به شوراهای کارخانه‌ها و تشکیلات معلمان و دانشجویان و درست در زمان جنگ ویرانگر رقم خورد. این نمونه بسیار روشنی است که می‌توان در باره سایر رویدادهای تاریخی نیز مشابه آن را با شدت و ضعف‌هایی دید و تأثیرات آسیب‌زای آن را بر اشکال مختلف زندگی اجتماعی کارگران و زحمتکشان دریافت.

با چنین رویکردی به تاریخ برای شناخت آسیب‌های وارده به جنبش کارگری می‌توان به راحتی دوران رشد و شکوفایی و به دنبال آن سرکوب و افت و خیزهای ناشی از زمین‌گیر نشدن پیکر زخم‌خورده جنبش

کارگری (و البته سایر جنبش های اجتماعی از جمله احزاب و سازمان های سیاسی) را در طول تاریخ یکصد ساله ی اخیر ایران دید.

مقاطع مختلف این افت و خیز و فراز و فرودها، بی آنکه بخواهیم بخشی از آن را کم اهمیت و بخشی را بیش از حد واقعی آن بزرگ جلوه دهیم؛ آینه ی تمام نمای چگونگی رشد و تکامل جنبش های نوین اجتماعی اند که با خود زخم ها و آسیب های جدی و گاه کهنه را تا به امروز حمل کرده است. فصل مشترک همه آسیب های وارده از ناحیه ی سرکوب و خفقان های استبداد خواسته ی آن است. مقاطع معینی که در تاریخ ثبت شده است از 1285 تا 1320 و پس از آن از 130 تا 1332 و بهمین ترتیب از 1332 تا 1342 و از آخرین تاریخ یاد شده تا سرنگونی استبداد مطلقه ی شاهی در 1357 و پیروزی انقلابی ناکام که با شروع جنگ به کژراهه رفت و از دل آن استبداد دیگری برخاست. پس از پایان جنگ دوران سازندگی سرمایه داری و بازسازی نوعی دیگر از آن که باز هم با تداوم سرکوب همراه بود تا جایی که جامعه آن را برنتافت و ماحصل این برنتافتن «نه» گفتن بزرگی که دوم خرداد 1376 را رقم زد و یک دوره کوتاه و طی آن جدال جدی در ساخت قدرت برای ناکام ماندن آن دولت اصلاحات مستقر که تکیه بر توده ها نداشت و نهایتا تسلیم شدن به چهره ی دیگری از استبداد که با تکیه بر پوپولیسم که در سال 1388 و در افتادن با آرای مردم برای تسلطی که به قصد بازسازی تام و تمام قدرت مطلق بود و در نهایت به تسلط سیاست های اقتدارگرایانه آنچه هسته ی سخت قدرت نامیده می شود؛ انجامید. و ادامه این روند برای بازسازی مشروعیت به شکل مضحکه ی دموکراسی صندوق آرایی که نتیجه اش بی اختیارترین و در عین حال مذبذب ترین دولت بعد از انقلاب را به مدت هشت سال بر مردم حاکم کرد و ره آورد آن بروز رخدادهایی در نیمه دوم دهه پایانی قرن چهاردهم چون رخداد های دی 1396 و آبان 1388 که نشان از نارضایتی عمیق توده های مردم داشته است و سرانجام درگیر شدن جامعه با پاندمی کرونایی که اگر چه به نابودی جان های بیشماری انجامیده است اما در خود این فرصت را به فعالان صنفی داده است تا به آسیب شناسی این دوران پر تلاطم و پر افت و خیز همت گمارند تا با گفتگویی جدی این موضوع را نه برای خود بل که برای بیشتر اندیشمندان، پژوهشگران، احزاب و سازمان های سیاسی ایرانی در هر جا که هستند و بالاخره روشنفکران حال حاضر جنبش کارگری به دستور کاری ضروری و جدی بدل کنند.

استبداد و سرکوب، حذف میانجی های رشد و تکامل اجتماعی و توده های کار و زحمت، ایجاد شکاف بین النسلی

در تمامی بازه های زمانی که در تاریخ هم به ثبت رسیده است و من در اینجا با اشاره به آنها از شرح بیشتر صرف نظر می کنم؛ آنچه که فصل مشترک این دوره هاست عبارتست از اینکه به مجرد برآمدهای جنبش ترقیخواهانه (البته با اغماض در مورد قیام سال 1342 که محل مناقشه جدی است و ما هم از آن در میگذریم) و رشد و شکوفایی جنبش های اجتماعی به ویژه جنبش کارگری، از سوی دولت های وقت یک رشته سرکوب های سیستماتیک، خشن و مستمر به وقوع پیوسته است و نتیجه آن حذف و قطع ارتباط

میانجی‌های رشد و تکامل اجتماعی با توده‌های مردم بوده است. این میانجی‌ها اعم از روشنفکران و محافل روشنفکری، احزاب، انجمن‌ها و سازمان‌های سیاسی، سازمان‌های نوپدید و در عین حال پرتوان و مصمم‌کاری و توده‌ای، حتی دوره‌هایی از مجالس قانونگذاری، وکلا و اندیشمندان در حوزه حقوق، شاعران و نویسندگان مردمی (که بهای وفادرای شان به مردم آمپول هوا تا رشته‌های طناب و بریدن زبان و قتل‌های مرموز زنجیره‌ای و زندان‌های طویل‌المدت در طول بیش از یک قرن تا کنون بوده است) اساتید دانشگاه‌ها و هنرمندان عرصه سینما و تئاتر و همه کسانی که پیشرفت و ترفی اجتماعی مردمی را مدنظر داشتند را شامل می‌شده است، که توانسته بودند با کارکردهای خود نقش موثری در شکل‌دهی ذهنیت‌های عمومی و هدایت آنان به سوی مشارکت و همبستگی‌های اجتماعی ایفا کنند. این سرکوب‌های سیستماتیک، خشن و مداوم و مستمر عامل اصلی همه آسیب‌های مورد بحث و مولد آنهاست. در شرایط دموکراتیک امکان تولید و تسلط و سرکردگی پدرخوانده‌ها، استیلای خودمحرورانه و کیش پرستی، و سایر خصوصیات فردی که با کار جمعی سازگاری ندارد اگر چه منتفی نیست اما به شدت ناپایدار و حذف‌شونده خواهد بود چرا که ظهور و بروز چنین عواملی به ناگزیر با نمایش قدرت و تعیین قلمرو همراه بود و در فرایند کوتاهی این خودنمایی‌ها به واسطه اعمال اراده فردی بر جمع تحمل ناپذیر و حذف‌شدنی است. اما در شکل کلان این سرکوب‌ها شامل احزاب و جریانات سیاسی و سازمان‌های صنفی - طبقاتی بوده است که یا باید بطور کلی حذف و از فعالیت آنان جلوگیری شود و یا به گونه‌ای با تغییر مسیر فعالیت آنها خنثی و کم‌اثر و دایره‌ی فعالیت‌شان محدود گردد. خود این حذف و محدودیت‌های جدی موجب گردیده است که در مقاطع مختلف شکاف عمیقی بین نسل‌های پیشین و نسل‌های نو ایجاد شود و درست از همین جا انتقال تجارب و دانش اندوخته‌ی جنبش‌های اجتماعی در همه‌ی عرصه‌ها با وقفه و سکون همراه می‌گردد و چنین وقفه‌ای نیز برای دولت‌ها کفایت نمی‌کند بل که دستگاه‌های تبلیغاتی و مروجین آنان چاشنی جعل و دروغ را در دادن اطلاعات نادرست به این فرایند می‌افزایند به گونه‌ای که گویا اگر فلان پدیده‌ی اجتماعی که در سایر نقاط جهان وجود دارد (مثلا احزاب و سندیکاها) به این دلیل در ایران ناموجود است که طی دوره‌های معینی در دست بیگانه پرستان و دشمنان دین و ملت و مملکت بوده‌اند و از نظر زیانباری عملکردشان از فعالیت بازداشته شده‌اند.

استبداد و کارکرد آن به نفع هر میزان از دموکراسی و آزادی بیان و اندیشه دست می‌زند. بسیاری از هم‌نسل‌های ما در رژیم گذشته امکان داشتن منابع مطالعاتی پیشینیان خود را نداشتند. بسیاری از ما برای فهم نظریه‌های جامعه‌شناسی و موضوعاتی چون مارکسیسم کتب و منابع ضد آن را که به وفور چاپ و منتشر میشد، میخواندیم. به همین سیاق در تحکیم استبداد و دیکتاتوری این محدودیت‌ها ایجاد می‌شد. اگرچه امروزه به برکت وجود داده‌ها در فضای مجازی برخی از منابع به راحتی قابل دسترس است اما شیوه و نوع تربیت و نگرش نسل‌های کنونی به چنان است که از این امکانات در پی کسب تجارب پیشینیان کمترین

تلاش را دارند (این نظر ممکن است در مورد الیت جوان جامعه صادق نباشد ولی علی العموم مصداق دارد)

هر جا دیکتاتوری و استبداد حاکم باشد بهمان نسبت آزادی و دموکراسی محدود و در نتیجه تبادل افکار و اندیشه ها و انتقال تجارب نسل ها به یکدیگر بسیار سخت می‌گردد. بر خلاف آنچه که در برخی نظرات گفته شده است وجود دستاوردهای جنبش کارگری چون قانون کار و تامین اجتماعی نیست که کارگران یک نسل را از مبارزه برای شرایط بهتر زندگی بازمی‌دارد و افق مطالباتی آن نسل را محدود می‌کند بل که دقیقاً نبود مطالعه و عدم دسترسی آسان به تجربیات تاریخی و عدم انتقال تجربیات است که فضای ذهنی نسلی را نسبت به موقعیت خود در جامعه و نیار های آنی و آتی اش منفعل میسازد. به ویژه آنکه کارکرد دستگاه های امنیتی به سرکوب و زندان و شکنجه خلاصه نمی‌شود و از ترفندهایی که در راستای تفرقه و چند دستگی بین فعالان جنبش ها هم سود می‌جوید و غیرمستقیم میدان عمل را برای جریانات انحرافی باز می‌گذارد. در دهه های اخیر شاهد جنین رفتارهایی در جنبش کارگری هستیم که اساساً تیشه به ریشه‌ی تشکیلات می‌زنند و با ابداع نوعی از روش‌های تشکیلات‌گریز و ترویج نوع مبارزه‌ی پارتیزانی فعالان یک حزب معین برای اثر بخشی به سود حزب متبوع خود از هرگونه ایجاد تشکل‌های پایدار و نظام مند دارای خط مشی و برنامه‌ی جلوگیری به عمل می‌آورند. "مجمع عمومی" به عنوان تشکل ممکن و لحظه‌ای درست در گرماگرم مبارزه‌ی ای که می‌تواند به همبستگی مستمر و آگاهانه برای ایجاد سازمانی پاینده و پایدار انجامد؛ مهر ورود ممنوع می‌زند و خود نیز به سرعت محو می‌گردد. این شیوه جدید ضدتشکیلات کارگری البته مورد استقبال نظام سرمایه‌داری است چرا که محصولی جز تداوم پراکندگی ندارد و هیچ تضمینی برای ارتقاء آن به تشکلی پایدار و همیشگی برای کارگران را ایجاد نمی‌کند.

آن وقفه و چنین تبلیغات و ترفندها علاوه بر آن رواج نوعی نهادهای وابسته و حتی ایجاد نطه‌های تقلبی و جعلی به اصطلاح تشکیلاتی موجب شکاف عمیق بین نسلی گردیده است که ره‌آورد آن علاوه بر عدم شناخت، تشکیک و تردید نسبت به برخی دانسته‌ها در باره‌ی دستاوردهای نسل پیشین و پیشتر از آن، ناتوانی از بکارگیری تجارب و دانسته‌های علمی بین نسل‌های متفاوت است. این شکاف بین نسلی حتی موجب می‌گردد که به خاطر دریافت نادرست از گذشته (که به وسیله دولت‌های سرمایه‌داری بعدی که سازندگان تاریخ پیش از خود میشوند و همه چیز را برابر اندیشه‌ها و تمایلات غرض ورزانه و منفعت طلبانه خود نمایش می‌دهند) نسل‌های کنونی ما، پدران خود را به جای حکمرانان خائن به دادگاه وجدان خویش بنشانند. بسیار شنیده ایم که جوانان می‌گویند اگر شما انقلاب نمی‌کردید، ما روزگاران این نبود. حتی امثال ما که در دوره انقلاب از فعالان میدانی بودیم پدرانمان را به واسطه سکوتی که در برابر رژیم سلطنتی داشتند تقبیح می‌کردیم. متأسفانه داروری به این حد از ارزیابی باقی‌نمانده است بل که کوشش‌ها و دستاوردهای ناشی از آن مورد بی‌مهری فراوانی واقع شده است.

در بخش پایانی به تبعات شکاف بین نسلی در ایجاد سازمان های صنفی طبقاتی و راه های ترمیم آسیب های وارده به جنبش کارگری خواهیم پرداخت.
ادامه دارد

منبع: وبلاگ کار در ایران